

از سفر می‌ترسم مثل حافظ

بهاءالدین خرمشاهی می‌گوید ترس از سفر دارد و در این زمینه همدرد حافظ است نه مقلدش.



بهاءالدین خرمشاهی می‌گوید ترس از سفر دارد و در این زمینه همدرد حافظ است نه مقلدش.

به گزارش ایسنا، بهاءالدین خرمشاهی که به گفته خودش مانند اغلب قدیمی‌ها و فزاونه دواسمی است و نام خانگی و خودمانی اش ضیاءالدین است، امروز (دوازدهم فروردین) هفتادوهشتمین برگ از دفتر زندگی خود را ورق می‌زند.

او نویسنده، مترجم، طنزپرداز، فرهنگ‌نویس، حافظ‌شناس، شاعر و همچنین یکی از قرآن‌پژوهان و مترجمان قرآن کریم به زبان فارسی است.

خرمشاهی درباره تاریخ تولدش در زندگی‌نامه خودنوشتش که به نام «فرار از فلسفه» در نشر فطره منتشر شده، نوشته است: «گویند مرا چو زاد مادر، طبق گفته طنزآمیز برادر بزرگ ترم جناب جلال‌الدین خرمشاهی ۱۲ فروردین ۱۳۲۴ ش بوده است. که درست نیست. یعنی روز تولدم ۱۲ فروردین و روز صدور شناسنامه ام ۱۴ فروردین است.

خرمشاهی در ادامه با نقل گفت‌وگویی با مادرش نوشته است: «می‌خواستم یک بار دیگر از شما راجع به تولدم بپرسم. چون دارم زندگی‌نامه خودنوشت می‌نویسم، لازم است درستش را به من بگویید، اگر ۱۲ فروردین هم باشد، پنهان نکنید، زیرا برای من هیچگونه نحسی نداشته است، تازه این خرافات که واقعیتی ندارد، شما که باکمالید و از خاندان علم هستید.

- مادر جان چند سال پیش هم که پرسیدی گفتم، والله بالله شما شب دوازدهم فروردین به دنیا آمدی. عصر یا غروب دوازدهم.

شب دوازدهم یا شب سیزدهم؟

- نه شب یا سحرگاه دوازدهم.

هیچ دلیلی، قرینه‌ای، چیزی دارید؟

- بله پدرت می‌گفت خدا را شکر که تولد تو به شب یا روز سیزدهم فروردین نکشید.

بعدها کتابی از پدرم را پیدا کردم که در حاشیه اش نوشته بود بنده در سحرگاه دوازدهم فروردین به دنیا آمده‌ام. او دلیلی نداشته که نادرست بگوید/بنویسد.

او درباره نام خانوادگی اش نیز نوشته است: «پدرم می‌گفت نام خانوادگی ما که خرمشاهی است، صورت اختصاری خوارزمشاهی است، که بعدها فهمیدم اشتباه می‌کرده است. بعدها یعنی در حدود سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ ش که دانشجوی سال‌های اول دوره لیسانس در دانشکده ادبیات بودم، و استاد ابراهیم پورداود مترجم و مفسر اوستا یکی از بزرگ‌ترین ایران‌باستان‌شناسان قرن چهاردهم هجری شمسی، پس از بازنشستگی، به میل خودش هفته‌ای یک دوساعت در دانشکده ادبیات تدریس می‌کرد و ما این سعادت را یافته بودیم که شاگردش باشیم، در اسم خانوادگی من دقیق شد و گفت آیا شما اهل خرمشاه یزد نیستید؟ بنده نمی‌دانستم چه بگویم، گفتم والله ما اهل قزوین هستیم و پدرم اهل الویر ساوه است. ایشان گفت که رساله‌ای به نام خرمشاه دارد که گویا منتشر از سوی دانشگاه تهران بود، و تهیه اش کردم. از زبان تاتی-پهلوی وار مردم الویر که بعضی درباره آن تحقیق کرده بودند، و بودن گورستانی به نام گیره و یعنی گبرآباد در الویر، رفته رفته پی بردم که خرمشاهیان الویر گروهی از زردشتیان خرمشاه یزد بوده‌اند که به الویر ساوه کوچیده‌اند و رفته رفته به آیین مسلمانان درآمده‌اند. لذا این شعر حافظ بیشتر برایم معنی پیدا کرد: «از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند/ که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست».

اما پدرم که در اسلام و تشیع رسوخی تمام داشت، این پیشینه و کشف بنده را خوش نداشت و برای او خوشایند نبود که اجدادش زردشتی بوده باشند.»

یهاء‌الدین خرمشاهی می‌گوید همواره از سیاست نظری و عملی بی‌اطلاع و گریزان بوده و معتقد است بی‌حسی سیاسی و بی‌علاقگی اش به سیاست را از پدرش به ارث برده است.

ترس از سفر یکی از ویژگی‌های این حافظ شناس است که به گفته خودش برخی گمان می‌کنند این ویژگی تقلید از حافظ است. او نوشته است: «ترس از سفر هم در بنده ریشه‌ای عمیق دارد. خوشبختانه در کتابی انگلیسی که درباره ترس‌های بیمارگونه بی‌دلیل است، و صدها ترس مرضی را از عبارترسی، گریه ترسی، تاریکی ترسی، تنهایی ترسی، ترس از ارتفاع، ترس از آسانسور و مکان مسدود، و برعکس ترس از مکان باز و غیره مطرح کرده است، و نامش Phobias به مدخل و مقوله «ترس از سفر» (travel phobia) برخورددم. بعضی از دوستانم که این ترس وسواسی من خبر دارند و می‌دانند که حافظ پژوه هستم، گمان می‌کنند که این وسواس را به تقلید از حافظ در پیش گرفته‌ام. حال آن‌که من با حافظ فقط همدردم. و البته به شعرهای ضدسفر او هم استناد می‌کنم.

بنده معتقدم که عشق جنون‌آسایی که مردم به سفر دارند از تنوع طلبی و طمعکاری است، و مقادیر زیادی هم هول و هیجان است. دیدن جاهای تازه، آدم‌های تازه، زندگی‌های متفاوت و غیره برای مردم عادی و متعارف جاذبه دارد. برای خواص و اهل علم هم جاذبه دارد اما تنوع طلبی و طمعکاری در من ریشه ندارد. من عاشق تکرارم. و به نحوی متناقض‌نما برآنم که تکرار پرتراوت است. به قول سهراب سپهری «و او به شیوه باران/ پر از تراوت تکرار بود»؛ زیرا به قول آن حکیم باستانی یونانی یا چینی، در یک رودخانه دوبار نمی‌توان شنا کرد. یعنی شنای دوم که در همان رودخانه اول صورت می‌گیرد، با آب دیگری است، و با حال دیگری.

تکرار اساس زندگی است. خوردن و خفتن ما تکراری است. ضربان قلب و دم زدن ما هم تکراری است و انس و علاقه‌ای که ما به زندگی و مظاهر آن داریم همه زاده تکرار است.

بعضی ایرادگیران به ما معتقدان نماز و روزه، ایراد می‌گیرند که نماز یک پدیده تکراری و تکرار مکررات است اما هرگز هیچ دو نمازی شبیه به هم نیست. چنان‌که هیچ دو کاری شبیه به هم نیست.

یک دلیل دیگر بنده، برای توجیه ترس از سفر این است که می‌گویم: مسائل مهم و ابدی و جهانی، در واقع جهانی است. همه جا مردم بیمار می‌شوند، و درس می‌خوانند، و ازدواج می‌کنند، و افسرده می‌شوند و با هم قهر و آشتی می‌کنند، و مسائل دیگر هم با آن‌که ظاهراً باهم فرق دارند در معنی و باطن فرق ندارند. غذاهای چینی و هندی با غذای اروپایی و ما ایرانیها خیلی فرق دارد. اما غذا خوردن یا خوردن غذا و احساس سیری و گرسنگی همه جا یکسان است.

بنده فقط به یک سفر اعتقاد دارم آن هم سفر حج است، و پس از آن سفر آخرت و رباعی در این باره سروده‌ام: «این بنده همیشه در وطن خواهد بود/ بیزار ز آمدن &ndash؛ شدن خواهد بود/ هرگز نروم سفر مگر از دنیا/ آن نیز خلاف میل من خواهد بود».